

کاکلی

برای من کاکلی مظهر عشق است، لذا نمایشنامه کاکلی را
تقدیم می کنم به همه آنها یی که عشق را به من هدیه داده
اند : مادرم ، پدرم ، همسرم ، پسرم و ...

محمد برومند

□ صحنه : گندمزار ، مترسکی در میان

مترسک : من کیم ؟ توی این گندمزار چی کار می کنم؟ کی منو آورده اینجا؟ چرا اومدم اینجا؟ من کیم؟
مترسک به طرف پرندگان می رود . همه از او می گریزند . به
طرف رودخانه می رود و خود را در آب می بیند ، نمی خواهد
باور کند که مترسک است . کم کم به یاد می آورد که پیش از این
درخت چناری در جنگل سبز بوده است .

□ صحنه : جنگل

طوفان بر گرده درختان شلاق می زند و همه در خود می پیچند .
پرنده در گریز از طوفان به هر درختی پناه می برد ، اما همه او
را از خود می رانند. آنها به فکر خویشند . پرنده ناتوان بر پای
درختی می افتد.
موسیقی فید می شود .

پرنده : کمک... کمک کن .

درخت : چیه چی شده ؟

پرنده: طوفان... طوفان داره نابودم می کنه .

درخت : من چی کار می تونم بکنم ؟

پرنده: منو توی شاخه های خودت پناه بده .

درخت: راست می گی ، طوفان خیلی عصبانیه ولی بالاخره از اینجا می ره .

پرنده : تا اون بره منم نابود می شم.

درخت: راست می گی.

پرنده : خیلی ممنون که به فکر منید.

درخت: خواهش می کنم . خب حالا دیگه اینقدر ناراحت نباش.

پرنده: اجازه بده توی شاخه هات پناه بگیرم .

درخت: خیلی دوست دارم کمکت کنم . اما شاخه های من تحمل وزن تو رو ندارند.

پرنده : ولی تو اونقدر قوی هستی که انگار شلاقهای طوفان و حس نمی کنی.

درخت: درسته خیلی قوی هستم و خیلی هم دوست دارم به تو کمک کنم .

پرنده: خیلی خوبه .

درخت: البته از پرنده ها خوشم نمی یاد.

پرنده: ولی...

درخت: آوازشون رو دوست دارم ، اما دوست ندارم روی شاخه های من بشینند.

پرنده : حالا توی این طوفان وضعیت فرق می کنه .

درخت: راست می گی .

پرنده: طوفان داره نابودم می کنه .

درخت: ناراحت نباش ، از قدیم گفتن ، از این درخت تا اون درخت فرجه.

پرنده: اما دیگه قدرن بال زدن ندارم .

درخت: خواهش می کنم خواهش می کنم پرنده کوچولو طاقت داشته باش.

پرنده: نمی تونم.

درخت: نگو نمی تونم ، خوستن توانسته .

پرنده: منو توی شاخه هات پناه بده ، نزار ظوفان نابودم کنه .

درخت: نه دیگه،حالا هم بهتر از اینجا بری . خب دیگه خداحافظ.

پرنده : خواهش کمی کنم بهم رحم کن .

درخت: خداحافظ.

پرنده: کمک کن.

درخت: خداحافظ.

پرنده: آگه بهم پناه ندی نابود می شم.

درخت: خداحافظ.

پرنده: خواهش می کنم .

درخت: خداحافظ.

پرنده: کمک کن.

درخت: خداحافظ.

پرنده: پست فطرت.

درخت: طاقت داشته باش . خداحافظ.

پرنده : بی معرفت.

درخت : امید تو از دست نده . خداحافظ.

پرنده سرگردان به هر سویی پرت می شود. چنار او را صدا می

زند.

چنار: آهای پرنده... بیا اینجا... بیا به طرف من... بیا... بیا... .

پرنده خسته در پناه چنار آرام می گیرد. طوفان می رود.

چنار: سلام .

پرنده: ببخشید... سلام. خیلی ممنون که کمک کردی.

چنار: وظیفه ما درختاست که به شما پرنده ها کمک کنیم .

پرنده: اما درختای دیگه هیچکدوم بهم کمک نکردن ، همه به فکر خودشون بودن.

چنار: خب دیگه توی این دنیا همه جور درختی پیدا می شه .

پرنده: نمی دونی با چه حالی از اونا خواهش کردم کمک کنن . اما اونا با سنگدلی رو برگردوندن .
چنار: بگذریم ، حالا افسوس گذشته رونخور ، بدی رو فراموش کن.
پرنده: تو منو نجات دادی .

چنار: وظیفه مو انجام دادم ، دیگه حرفشم نزن . راستی نگفتی اسمت چیه؟
پرنده: کاکلی... اسمم کاکلی..

چنار: کاکلی؟ چه اسم قشنگی . تا حالا ندیده بودمت. اهل کجایی؟
کاکلی: مرغ مهاجرم . داشتم از اینجا رد می شدم که گرفتار طوفان شدم.

چنار : حالا کجا می خوای بری ؟

کاکلی: گفتم که مرغ مهاجرم، توی دنیا می گردم تا چیزیای زیبا رو ببینم .

کاکلی به طرف رودخانه می رود . چنار در خود فرو رفته است.

کاکلی: حالا چرا ساکتی؟ حرفی بزنی.

چنار: هیچی چیزی نیست.

کاکلی: چیزی نیست؟ یا نمی خوای بگی؟

چنار: گفتمی که دردی رو دوا نکنه ، چه فایده ای داره؟

کاکلی: حرفهای عجیب و غریبی می زنی. رک حرفتو بزنی، نکنه من برات غریبه ام؟

چنار: نه با اینکه مدت کمیه که می شناسمت، اما انگار سالهاست که با تو دوستم.

کاکلی: پس چرا حرفتو نمی زنی؟

چنار: راستش ازت خوشم آمده، می خواستم بگم چقدر خوب می شد آگه پیشم می موندی. رو شاخه هام لونه

می ساختی و برام آواز می خوندی و منو از تنهایی در می آوردی.

کاکلی: می مونم.

چنار: می مونی؟!

کاکلی: می مونم. رو شاخه هات لونه می سازم، برات آواز می خونم .

چنار: اما تو گفتمی مرغ مهاجری و نمی تونی دل به موندن بدی.

کاکلی: و گفتم که دنبال زیبایی می گردم.

چنار: درسته.

کاکلی: خب تو هم زیبایی ، پس پیشت می مونم.

چنار: من زیبام؟

کاکلی: سرو زیباست ، بید مجنون زیباست، من یه چنارم، یه چنار بلند.

کاکلی: مگه زیبایی چیزی جز خوبیه؟

چنار: نه.

کاکلی: تو خوبی پس زیبایی، یه چنار سبز و زیبا.

چنار سبز و زیبا	خیلی بلند بالا
با شاخه های بسیار	کنار یک جویبار
سینه رو کرده سپر	برده توی ابرها سر

کاکلی آواز خوانان اوج می گیرد و از صحنه خارج می شود.

چنار: کاکلی کجا می ری؟

کاکلی: می رم بالا، بالای ابرها اونقدر بالا که بتونم خدا رو ببینم و ازش تشکر کنم که با تو دوست شدم.

چنار: برو اما قول بده که زود برگردی.

کاکلی: قول می دم ، منتظرم باش که زود بر می گردم.

چنار: چقدر زیباست ، انگار خودم پر در آوردم و در حال پروازم، دیگه نمی بینمش ، کجا رفت؟ کاکلی...

کاکلی... نکنه بر نگرده ؟ اما نه قول داد که بر می گرده.

کجایی کاکلی ای نازنینم

دلَم می خواد که رویت را ببینم

تو گفتی می ری و زود بر می گردی

بگو تا کی سر راهت نشینم

کاکلی کی میایی؟

صدای کاکلی: اونوقت که تو منو بخوای

چنار: می خوامت ، خیلی می خوامت . پس کی می آی؟

کاکلی: اونوقت که تو منو صدا کنی.

چنار: کاکلی... کاکلی... پس کی می آی؟

کاکلی: اونوقت که شاخه هات رو به سوی من باز کنی .

چنار: کاکلی بیا که شاخه های من نوازش پره های تو رو می طلبند، بیا.

کاکلی: باشه ولی اول چشمتو ببند.

چنار چشمانش را می بندد، کاکلی وارد می شود و می خواند.

کاکلی:

حالا چشمتو واکن

حالا اینجا نگاه کن

روی کوه خیمه زده

ببین خورشید اومده

منم اینجا این بالا

چشماتو واکن حالا

پرنده ها وارد می شوند، آنها قصد دار ندنظر چنار را به سوی

خود جلب کنند .

منم اینجا این بالا

پرنده ها: چشماتو وت کن حالا

پرنده ۱ : منو نگاه کن

پرنده ۲ : منو نگاه کن

پرنده ۳ : منو نگاه کن

چنار (اشاره به کاکلی) اونو نگاه کن ، اونو نگاه کن.

کاکلی می خندد پرنده ها با ناراحتی خارج می شوند.

چنار: خسته نباشی .

کاکلی : پرواز خستگی نداره، وقتی از اون بالا زیبایی تو در چشمانم باشه.

چنار: خب از اون بالا چی دیدی؟

کاکلی:

دیدم یه رنگین کمون

امروز توی آسمون

زیبا و رنگارنگ بود

رنگین کمون قشنگ بود

نشسته بود با شکوه

مثل کلاه روی کوه

تشویق به پروازم کرد

رفتم پیشش نازم کرد

چنار: اما نه دیگه پرواز بسه، پرواز باشه برای فردا، حالا شب شده باید بخوابی ، بیا روی شاخه های من

بخواب.

کاکلی: بشرطی که تو هم برام لالایی بگی.

چنار: تو بگیر بخواب ، منم برات لالایی می گم.

عزیز خوشگلم لالا

لالالالا گلم لالا

خداباشه نگهدارت

لالایی کن خدا یارت

در طول آواز خواندن صحنه شب ساخته می شود، تبر با قیافه

ای مخوف وارد می شود، قصد دارد چنار را قطع کند.

درگیری کاکلی با تبر، تبر ضربه ای به او می زند. کاکلی نقش زمین می شود، چنار نگران کاکلی است، تبر از فرصت استفاده کرده و او را قطع می کند. ستاره ها از آسمان می ریزند. تبر چنار را با خود می برد. صبح می دمد، پرنده ها وارد می شوند و کاکلی را از زمین بلند می کنند.

کاکلی: چنار، چنار نازنین من کو؟ اونو کجا بردن؟ چرا بردن؟

پرنده ۱: دیگه باید اونو فراموش کنی.

کاکلی: شما اونو دیدین؟ اونو کجا بردن؟

پرنده ۲: ناراحت نباش شاخه های زیادی هستند که تو می تونی روی اونها لونه بسازی.

پرنده ۱: منم کمکت می کنم تا یک لونه زیبا بسازی.

کاکلی: مگه می شه؟ مگه می شه اونو فراموش کرد؟ برید، برید و منو تنها بزارید، بزارید با یاد اون خوش باشم.

پرنده ها می روند.

درخت ۱: آهای کاکلی بیا روی شاخه های من لونه بساز.

درخت ۲: منم خوشحال می شم اگه روی شاخه های من لونه بسازی.

درخت ۳: من کنار رودخونه ام، بهتره روی شاخه های من لونه بسازی.

درخت ۴: نه بیا روی شاخه های من لونه بساز.

□ صحنه: گندمزار

مترسک: باز دوباره صبح اومده

اما هنوز نخوابیدم

کاشکی می رفتم باز به خواب

شاید تو رو خواب می دیدم

کاکلی زنده است؟ کاش یکی بود که از کاکلی برام خبر می آورد، آهای کسی اینجا نیست؟ کسی نیست که از

کاکلی نازنین برام خبر بیاره؟ آهای پرنده ها شما از کاکلی خبر ندارین؟ با شما چرا فرار می کنید؟ چرا

جوابمو نمی دین؟ آهای با توام، تو، تو

از کاکلی خبر نداری؟ تو کاکلی رو ندیدی؟ چرا ساکتید؟ فقط به من بگید اون زنده

است یا نه؟ بگید که اون زنده است.

کنار رودخانه می نشیند و غمگین می خواند.

مترسک: کاشکی پیشم می اومدی می اومدی ، در می زدی
با اون صدای مهربون آواز بخون شیرین زبون
تا کی دلم غمگین باشه غم تو دلم سنگین باشه
عکس مترسک در آب : دیگه باید خاطرات گذشته رو فراموش کنی.
مترسک: مگه می شه؟

عکس مترسک: با اومدن پائیز و باد مرگ منم فرا می رسه، پس تا اون موقع فقط باید سکوت کنم .
مترسک: مگه می شه ، مگه می شه بی یاد کاکلی زنده بود؟
عکس مترسک: آیا باز هم کاکلی نازنین رو می بینم؟
مترسک: نمی دونم.

عکس مترسک: آیا دوباره نوازش گرم پرهای اونو حس می کنم؟
مترسک: نمی دونم، دیگه هیچی نمی دونم، نمی خوام بدونم. فقط باید منتظر پائیز باشم تا منو به زمین
بندازه و برای همیشه نابود شم.

صدای کاکلی: کاشکی پیشم می اومدی می اومدی در می زدی
مترسک: صدای کاکلی ، آره صدای خودشه ، کاکلی... کاکلی کجایی؟ کاکلی من اینجام کاکلی. نه جوابی
نمی یاد شاید خیالاتی شدم، شاید فکر کردم صدای کاکلی. .

کاشکی پیشم می اومدی می اومدی در می زدی
با اون صدای مهربون آواز بخون شیرین زبون
صدای کاکلی : تا کی دلم غمگین باشه غم تو دلم سنگین باشه
مترسک: صدای خودشه، اوناهاش می بینمش، کاکلی، کاکلی بیا.

کاکلی وارد می شود و کنار جوی آب می نشیند، اما گویی
مترسک را نمی بیند و صدایش را نمی شنود.

مترسک: سلام کاکلی ، خوش اومدی ، کاکلی با توام ، چرا جوابمو نمی دی؟ شاید با من قهری؟ شاید منو
نمی شناسی. حق داری اگه منو شناسی. من که دیگه یه چنار سبز و بلند نیستم. من که دیگه برگ
ندارم ، من که حالا یک مترسک زشت و مسخره شدم . اما تو رو خدا جواب بده ، بدبختی خودم
بسه ، تو دیگه تنهام نزار ، با توام کاکلی (فریاد می زند) کاکلی... کاکلی... با توام . مگه صدامو

نمی شنوی؟ صدامو نمی شنوی؟ حتما صدامو نمی شنوه که جواب نمی ده . آخه چرا؟ شاید...
شاید به خاطر این سطل.

که روی سرم گذاشته اند ، آره این سطل نمی ذاره صدام به گوش کاکلی برسه . حالا چکار کنم؟
یکی به من کمک کنه، کمک... کمک... چقدر احمقم با اینکه می دونم هیچکس صدامو نمی شنوه
بازم فریاد می زنم. اما خدایا تو که صدامو می شنوی ، تو به من کمک کن. نزار کاکلی بره ،
خدایی تو نشون بده ، نشون بده که هر کاری می تونی بکنی. خدایا غیر از توهیچکس صدامو
نمی شنوه، هیچکس نمی تونه به من کمک کنه، خواهش می کنم کمک کن. منو تنها نزار.

کاکلی به اطراف می نگرد، هوا را می بوید.

کاکلی: چه عطری؟ چه بویی؟ بوی چنار، بوی دوستم رو حس می کنم، اما کجاست؟ چرا نمی بینمش؟
چنار... چنار عزیز... کجایی؟ چرا جوابمو نمی دی؟ چنار... چنار عزیز... .

بز: (وارد می شود) :چیه؟چه خبرته؟چرا سرو صدا راه انداختی؟

کاکلی: چنار، دنبال چنار عزیزم می گردهم.

بز: پس گم شدی؟

کاکلی: نه گم نشدم ، اونو گم کردم.

بز: دیوونه شدی؟ مگه چنار گم می شه؟ چنار که پا نداره جایی بره.

کاکلی: اون نرفته ، بلکه بردنش، شما بگید این طرفها یه چنار ندیدید؟ یه چنار بلند.

بز: این طرفها هیچ درخت چناری نیست .

کاکلی: مطمئنید؟

بز: مطمئن مطمئن.

کاکلی: ولی من بوی اونو حس می کنم، فکر می کنم باید همین طرفها باشه.

بز: اشتباه می کنی ، این طرفها هیچ درخت چناری نیست.

کاکلی به طرف مترسک می رود.

بز: کجا داری می ری؟ به طرف اون نرو، خطرناکه، با توام، کجا داری می ری؟ مگه دیوونه شدی؟ اون
یه مترسکه، پرنده ها باید از اون بترسن و فرار کنن. نرو... دیوونه نرو... نرو... اصلا برو به جهنم.

خارج می شود.

کاکلی: چه بویی، چه عطری، بوی دوستم رو حس می کنم. احساس می کنم سبک شدم و پس از مدتها می
تونم پرواز کنم، تا عمق آسمان آبی، احساس می کنم دوست دارم شعر بخونم. واقعا دوست دارم
برات شعر بخونم و می خونم.

بازم دوباره خورشید از پشت کوه ها تابید

به سبزه ها سلام داد به روی گلها خندید

خورشید خانم چه ریباست خورش همون بالاهاست

پرنده: آهای با توام دیوونه ای؟ چرا برای مترسک آواز می خونی؟

کاکلی: دوست دارم، دوست دارم برای اون آواز بخونم.

پرنده: گفتم دیوونه شدی، پرده عاقل فقط برای گلها و درختها آواز می خونه.

کاکلی: اما من دوست دارم برای این آواز بخونم.

پرنده: گفتم که دیوونه شدی، اگه عاقل بودی می دونستی که پرنده ها همیشه باید از مترسک فرار کنند، اون
دشمن پرنده هاست.

کاکلی: کی میگه اون دشمن پرنده هاست؟

پرنده: همه می گن.

کاکلی: شاید همه اشتباه می کنن، آخه اون با من کاری نداره، تازه من خیلی هم اونو دوست دارم.

پرنده: گفتم که دیوونه ای.

کاکلی: اگه دوست داشتن دیونگی. خب من دیوونه ام خوشحال شدی؟

پرنده: اصلا به من چه. فقط اینو بگم که پاییز داره می یاد. پرنده ها آماده شدن تا به جاهای گرمتر مهاجرت
کنند. اگه با ما میای عجله کن.

می رود.

کاکلی: (به مترسک) حتما می دونی که پرنده ها سرمای پاییز و زمستون رو نمی تونند تحمل کنند، به
همین خاطر به جاهای گرمتر مهاجرت می کنند حالا با اومدن پاییز منم باید برم، اما ناراحت نباش
قول می دم که برگردم. با اومدن بهار منم می یام، مطمئن باش که من اولین پرنده ای هستم که با
بهار بر می گردم، پس منتظرم باش.

خداحافظ عزیز نازنینم دلم می خواد تو را باز ببینم

نکن گریه، نخور غصه عزیزم که من از دوریت خیلی غمینم
مترسک: کاکلی نرو، منو تنهانزار، تو گفتی اول بهار بر می گردی اما من بهار و زمی بینم ، نرو. کاکلی
نرو باد پاییز که بیاد منو با خودش می بره ، مگه نمی دونی باد پاییز تمام
مترسکها رو به زمین می زنه، بزار همین چند لحظه آخر رو با هم باشیم . خواهش می کنم نرو.
صدای کاکلی:

دعا کن در نماز صبح و شامت که روی شاخه ات بازم نشینم

مترسک دست به دعا بر می دارد، پاییز از راه می رسد و چند
مترسک را به زمین می زند، اما مترسک همچنان پا بر جاست ،
او در مقابل باد پاییزی مقاومت می کند.

مترسک: آهای باد پاییز بی خود تلاش نکن، تو نمی تونی منو با خودت ببری ، چون من باید منتظر کاکلی
باشم کاکلی گفت اول بهار بر می گرده، پس باید منتظرش باشم.

باد پاییزی لباسهای مترسک را می برد. زمستان از راه می
رسد. مترسکهای افتاده بر زمین گویا کفن می پوشند اما مترسک
همچنان ایستاده و مقاومت می کند.

مترسک: آهای زمستون بهار که بیاد ، کاکلی هم بر می گرده. اون بر می گرده پس باید منتظرش باشم ، تو
نمی تونی منو با خودت ببری ، من منتظر بهارم ، منتظر کاکلی که بهار منه. پس برو ، برو و بزار
زودتر بهار بیاد، کاکلی بیاد برو.

زمستان می رود . بهار از راه می رسد، مترسک اینک به نهال
کوچکی مبدل گشته است.

چنار: احساس می کنم در درونم داره اتفاقی می افته. آهای رود خونه ، رودخونه زود بیا اینجا، بزار خودمو
تو آینه تو ببینم.

رودخانه: سلام، اومدن بهار رو به تو تبریک می گم . خودتو توی آینه من ببین ، ببین که دیگه مترسک نیستی.

چنار: مترسک نیستم؟

رودخانه: درسته ، تو حالا یک نهال کوچک چنار هستی .

چنار: من مترسک نیستم؟! من یک نهالم؟ یه نهال چنار؟! آخه چطور ممکنه؟

رودخانه: آره تو یه نهالی، اینم به خاطر اینه که تو در مقابل باد پاییز و سرمای زمستون مقاومت کردی.

حالا تو ریشه در آوردی و ریشه ها آب و غذا رو از زمین می گیرن و به آوندها می دن ، اونهام

باعث شدن تو برگ در بیاری . تو حالا یه نهالی، یه نهال چنار سبز.

چنار: یعنی من یه چنارم؟ یه چنار سبز، مثل اون قدیما؟

رودخانه: آره تو یه چناری، یه چنار سبز و زیبا.

چنار: من یه چنار می شم ، یه چنار بزرگ که سرش به ابرها می رسه، یه درخت مهربون که پرنده ها

روی شاخه هاش لانه می سازند، پرنده ها از روی شاخه های من پرواز کردن رو یاد می گیرن، بعد

می رن بالا ، اونقدر بالا که فکر کنم خدا رو ببینند. خدایا از اینکه کمکم کردی تا دوباره به شکل اولم

در پیام از تو ممنونم.

کجایی کاکلی ای نازنینم دلم می خواد تو را بازم ببینم

تو گفتی می ری و زود بر می گردی بگو تا کی سر راهت نشینم

کاکلی کی میای؟

صدای کاکلی: اونوقت که تو منو بخوای.

چنار: می خوامت، خیلی می خوامت ، پس کی میای؟

صدای کاکلی: اونوقت که تو منو صدا کنی.

چنار: کاکلی... کاکلی... پس کی می یای؟

صدای کاکلی: اونوقت که شاخه ها توبه سوی من باز کنی.

چنار: کاکلی بیا، بیا که شاخه های من نوازش پرهای تو رو می طلبند ، بیا.

کاکلی: باشه ولی اول چشمتو ببند.

کاکلی وارد می شود .

حالا اینجا نگاه کن

روی کوه خیمه زده

کاکلی : حالا چشمتو واکن

ببین خورشید اومده

چشماتو وا کن حالا

منم اینجا این بالا

خورشید از آسمان در دستهای چنار قرار می گیرد. چنار با
خورشید دف می نوازد، اوج پرواز کاکلی.

محمد برومند

۰۹۱۲۳۹۳۷۹۷۵

نمایشنامه عروسکی :

کاکلی

نویسنده : محمد برومند